

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سید هاشم سدید
۲۷ اگست ۲۰۱۵

نقش مزورانه و شیطانی مجددی ها در افغانستان

بخش سوم

جواب این سؤال شاید این باشد که یا نادر خان این سخن را که او برای برگرداندن دو باره شاه امان الله خان به سلطنت می جنگد زنده است و یا این که این افواه با موافقه این سه خانواده - آل یحیی - مجددی عبدالقدوس خان - و رهنمائی انگلیس ها برای فرو نشاندن خشم و مخالفت طرفداران شاه امان الله خان که با آمدن نادر خان، به خصوص با در نظر داشت مخالفت ها و رقابت هائی که قبلاً میان آن ها و نادر خان و هواداران شان وجود داشت، که می توانست در آن هنگام تأثیرات تضعیف کننده ای بر نیرو های نادر خان بر جا بگذارد، جعل و پخش نموده باشند.

به هر حال سکوت مجددی ها در این مورد، اگر نادر خان چنین حرفی را زده باشد، نشانه دیگری از شیادی، شیطنت، فتنه گری آن ها در آن مرحله از بحران در کشور، و نمایانگر نداشتن باور اصیل به اسلام می باشد!!

نکته دیگر این است که، قراری که در فقره سوم و در یکی دو جای دیگر، در شروع این نوشته خواندید، مجددی ها در میان سلیمان خیل ها نفوذ بسیار زیادی داشتند و هنوز هم دارند. روشن است که اگر مجددی ها از صمیم دل و واقعاً منحیث افغانان اصیل و پاک نهاد، ترقی، بهبود و سربلندی خاک و مردم را می خواستند، به سهولت می توانستند با استفاده از نیروی مردم سلیمان خیل و نیروی سائر مریدان شان در سرتاسر کشور که کمابیش به بیست هزار نفر می رسیدند، در فرو نشاندن شورش های مخالفان شاه امان الله خان استفاده شایانی کنند و مانع رفتن کشور به سوی هرج و مرج و تباهی شوند، اما چون هدف این خانواده آبادی و آرامی و ترقی و نیرومندی کشور نبود و می خواستند مردم و کشور را در تاریکی و نادانی و خرافات و اسارت بیگانه نگهدارند، با شاهی که می خواست مردم را با نور علم و دانش منور و ملک را با کار و پیکار در جهان نامور کند، نخواستند بازو بدهند.

در واقع اگر درست دیده شود، وظیفه این ها این نبود که کشور ما با نور تابان علم و دانش درخشان شود و از فقر و بدبختی و عقب افتادگی و بی چیزی به وسیله خود افغانان دلسوز و آگاه و مسلکی و توانا نجات پیدا کند و سلطه جهالت (که نادر هم بدان معترف بود) و سیطره بیگانه از این سر زمین محو گردد.

وظیفه خانواده مجددی و نادر چیز دیگری بود و به همین دلیل مرحوم عبدالهادی داوی، آزاده مردی که حقایق را حتی در خشت خام می توانست ببیند، یکی را مرتجع، و دیگری را در درون مجلس وزراء و در برابر دیدگان چندین نفر، با شهامت کم نظیری به حقیقت، "غدار" نامید!

و اما چرا او نادر را لقب "غدار" داد؟ آیا او حقیقتاً مستحق این لقب بود؟ برای تثبیت حق و ناحق این سخن به چند کارنامه نادرخان از میان ده ها عملش استناد می کنیم و آنهم تنها برای این که اگر "غدر" نادرخان تثبیت شود، غدر

اشخاص دیگری که به گونه ای وی را در رسیدن به پادشاهی کمک نموده بودند، مانند خانواده مجددی، و کسانی که بعد از به پادشاهی رسیدن او، وی را آگاهانه و هدفمندانه در حفظ قدرت یاری رسانیده بودند، خود به خود تثبیت می شود!

دلایل ارائه شده عبارتند از:

- نادر خان در حالی که یکی از افراد بلند پایه دولت امانی بود، در خفاً برای انقراض دولت شاه امان الله خان کارشکنی و تلاش می کرد. این هم خیانت است، هم پیمان شکنی و هم غدر! مرحوم عبدالهادی خان داوی وقتی نظریات و کار های متعدد او را که همواره خلاف نظریات سائر کارمندان عالی رتبه دولت ارائه می داشت، به تکرار مشاهده کرد، نظریاتی را که برای دولت سودمند نبودند، واضح برایش گفت: تو غدار هستی! به صداقت و پاکی و وطن دوستی مرحوم داوی، با مکتبی بر سرگذشت و زندگی وی، فکر نکنم یکی هم شک داشته باشد، بناءً چنین شخصی وقتی نظری می دهد، باید درست باشد!!

- نادر خان با وجود آگاهی بیشتر از تاریخ استعماری دو صد و پنجاه ساله انگلیس در هند و اطلاع کامل از تاریخ یکصد و بیست ساله کشور خود و همه جنایاتی که انگلیس در افغانستان مرتکب شد، هنوز هم خواهان آن بود که افغانستان با انگلیس روابط نزدیک داشته باشد و سیاست خارجی افغانستان را به شکل یک جانبه و مطابق خواسته انگلیس مرعی و اجراء کند و در مقابل این کارش کماکان از انگلیس پول دریافت بدارد. مردم با این آرمان که از زیر سلطه انگلیس آزاد شوند به مبارزه و جنگ پرداختند و خون دادند، و نادرخان بدون توجه به آرمان های مردم، بدون توجه به آن همه قربانی برای کسب استقلال و شادی های مردم بعد از حصول استقلال می خواست دو باره رابطه یک جهته با انگلیس قائم کند. آیا این کار خیانت، نقض عهد و غدر به نصب العین، امید ها و خون های ریخته شده مردم در راه آزادی از زیر یوغ استعمار انگلیس و استقلال نیست؟!؟

به این نامه نادر خان عنوانی سکرتر امور خارجی هند، آقای "دینیس بارون" که دکتور خلیل الله و داد "بارش" آن را در صفحه ۲۰۱ کتاب "امیر حبیب الله کلکانی مردی در حریق" آورده است، توجه کنید:

"نادرخان در نامه مؤرخ ۱۸ سپتمبر سال ۱۹۲۹ عنوانی سکرتر امور خارجی (فان سکرتری) هند دینیس بارون نوشته بود:

اگر حکومت هند به قبایل آنطرف مرز اجازه ندهد، برایم کمک کنند، من به پیروزی نرسیده و در افغانستان هرج و مرج ادامه می یابد، طوری که در این مورد مفصلاً حاجی محمد اکبر توضیح خواهد داد، ایجاد دولت مستحکم و با ثبات در افغانستان موافق منافع انگلیس بوده و برای شما امتیازات معین ذیل را دارد:

- ۱- باعث بهبود روابط میان افغانستان و برتانیه خواهد شد.
- ۲- نفوذ روسیه را در افغانستان تضعیف می کند.
- ۳- از تبلیغات خصمانه در هندوستان جلوگیری می کند.
- ۴- به برتانیه امکان تمدید خط آهن چمن - قندهار - هرات - کابل را می دهد.
- ۵- مناسبات با قبایل شکل مطلوب برای انگلستان را به خود می گیرد.
- ۶- افغانستان علی رغم استقلال، مانند گذشته پشتیبانی انگلستان را می پذیرد.

آقای "بارش" در ادامه می نویسد:

"گرچه دولت هند رسماً به پیشنهاد نادر پاسخ نداد، اما در عمل از فعالیت طرفداران نادر خان هر یک الله نواز خان و حاجی نواب نیز جلوگیری نکردند، و آنها را آزاد گذاشتند تا پشتیبانی سران قبایل وزیری را جهت تهیه

اردوی ملیشه حاصل کنند. در همین زمان نادر و انگلیس تعهدی کرده بودند که مطابق به آن استخبارات

انگلیس به نادر در مورد حرکات و عملیات امان الله خان و غلام نبی چرخي اطلاع می داد."

توضیح چند مطلب در خصوص این نامه:

۱- نادر خان در نامه اش می نویسد: "اگر حکومت هند به قبایل آنطرف مرز اجازه ندهد، برایم کمک کنند، من به پیروزی نرسیده و..." وقتی انسان این عبارت را می خواند به این فکر می افتد که انگلستان چه علاقه ای به پیروزی نادر خان در این غائله داشته است که نادر خان می خواهد آن ها را بدان ملتفت سازد؟ چرا انگلستان نخواست امان الله خان به پادشاهی بماند؛ و چرا نخواست حبیب الله کماکان پادشاه باشد؟

برای انگلیس اگر هدف خاصی نمی داشت، چه تفاوت می کرد که احمد پادشاه باشد یا محمود یا مقصود و یا شخص دیگری؟!

ظاهر این نامه نشان می دهد که قبلاً میان نادر خان و انگلیس ها در این مورد صحبت ها و توافقاتی نشده بود. ولی همان یک عبارت بالا افشاءگر این حقیقت است که مسأله چنین نبوده و این ها قبلاً با هم توافقاتی کرده بودند.

۲- نادر برای این که طمینان بیشتر از کمک های انگلیس حاصل کند، برای خاطر جمعی کامل خود و اطمینان بیشتر انگلیس از اجرای تعهداتی که قبلاً سپرده بود، این نامه را به شکل رسمی و به عنوان یک سند برای انگلیس ها ارسال می کند.

فرض کنیم که افواها یا اخبار در مورد روابط قبلی نادر خان و انگلیس نادرست بوده باشد، همین نامه، علاوه بر عبارتی که در فوق ذکر شد، نه تنها داشتن ارتباط قبلی آن ها را نشان می دهد، که مکونات قلبی نادر خان، نیاتی را که او در قبال امان الله خان، پادشاه شدن خودش و روابط بعدی او با انگلیس ها به سر داشته است به خوبی نشان می دهد، که اصلاً به سود افغانستان نبوده است.

امان الله خان قطعاً طرفدار یک سیاست، یا داشتن رابطه یک جهته با یک کشور یا یک گروه از کشور هائی که دارای سیاست مشترک جهانی خاصی باشند، نبود. در دوران سفرش به اروپا، زمانی که به انگلستان بود و می خواست به روسیه برود، انگلیس ها پول هنگفتی به او وعده داند و خواستند با این کار از رفتن او به روسیه ممانعت کنند، ولی او این پیشنهاد را نپذیرفت. او در سفرش به کشور هائی رفت که هم از لحاظ دیانت، هم از نگاه سیاست، و هم از نظر موقعیت جغرافیائی دارای تمایزاتی گونه گون بودند.

علت این کار امان الله خان این بود که او نمی خواست در سیاست خارجی کشور یک حالت نامتوازن وجود داشته باشد. اما انگلیس این را نمی خواست و نادر خان با اطلاع از این منظور انگلستان به آن کشور یاد آور می شود که خواهان بهبود روابط افغانستان با انگلیس می باشد و ضمناً اشاره ای به تضعیف نفوذ روسیه در افغانستان و پیش گرفتن روش مطلوب انگلیس با قبایل آن طرف سرحد می کند تا سر سپردگی کامل خود به انگلیس را باز هم کتباً به یاد انگلیس ها آورده و خاطر آن ها را آسوده سازد.

۳- به انگلیس اطمینان بدهد که هیچ نوع کمکی برای آزادی خواهان هند از جانب حکومت وی، اگر او به پادشاهی برسد، مبدول نخواهد شد. چیزی که انگلیس ها با اشتیاق تمام خواهان آن بودند!

۴- به قبایل آن طرف مرز، که طرفدار آزادی خویش هستند، کمکی صورت نمی گیرد. موضوعی که برای انگلیس ها ناراحتی شدیدی را، خصوصاً بعد از به استقلال رسیدن افغانستان، ایجاد کرده بود.

۵- تمديد راه آهن از چمن به قندهار و هرات، همچنین تمديد خط آهن از پشاور به جلال آباد و کابل یکی از آرزو های دیرین انگلستان بود، که دولت های قبلی با آن مخالفت ورزیده بودند. این پیشنهاد از جانب نادر خان برای انگلیس ها بسیار جالب و تشویق کننده بود. بناءً نادر خان با درک شدید علاقه مندی انگلیس به این موضوع خواست انگلیس را

بدان بدارد که در قدم اول تا می تواند مردمان قبایل آن طرف سرحد را به کمکش بفرستد، در قدم دوم اسلحه و پول کافی در اختیارش بگذارد، و در قدم سوم در داخل کابل هرج و مرج بیشتر را ایجاد کرده کوشش کند از طریق کشیدن اتباع خود و اتباع سائر کشورهای اروپائی تزلزلی در روحیه دولت بجه سقا و بی اعتمادی نسبت به بقای دولت در میان سائر خارجیان خلق نماید. و در هر سه زمینه کار به یاری انگلیس مطابق میل او پیش رفت.

۶- باوجود داشتن استقلال، که با ریختن خون هزاران افغان وطن دوست و آزاده و آزادیخواه به دست آمده بود، نادر خان می خواست افغانستان را مانند گذشته در برابر پول زیر سیطره انگلیس قرار بدهد. نگارنده فکر نمی کند با موجودیت چنین سندی، شکی نسبت به آن چه مرحوم داوی در مورد نادر خان گفته بود، باقی بماند!!

- برنامه های مترقی دولت شاه امان الله خان را کنار زده و برنامه ها ارتجاعی خود را، مطابق به خواست افراد و اشخاص متعصب، کهنه پرست و ضد مدنیت و تعالی و علم و دانش، نظر به خواست انگلیس در چوکات قانون گنجانیده به منصفه اجراء گذاشتن، مگر فریب و مکر و حيله نیست؟ ارتباط انگلیس با طالب و کمک هائی که گفته می شود این کشور در بسا زمینه ها طی سال های اخیر و در زمان موجودیت قوای ائتلاف در افغانستان به طالب نموده است، و همه به حواله مطبوعات از آن اطلاع دارند، نمایانگر این مدعا است که انگلستان هرگز خواهان آن نیست که نیروهای مرتجع و متعصب و کهنه پرست در این طرف و آن طرف خط دیورند از بین بروند!

- جوانان روشنفکر و ترقی خواه را نیست و نابود کردن و ریشه افکار آزادیخواهانه و مستقل و سودمند برای کشور را، به کلی خشکاندن، آیا خیانت و غدر به کشور و مردم نیست؟ **نادرخان در این کار به حدی پیش رفت که خدمات بی شائبه و مترقی و ملی شاه امان الله خان را "خیانت ملی" خواند؛** یعنی گرفتن استقلال از انگلیس، افغانستان را به عنوان یک کشور دارای استقلال و آزادی و برابر با سائر کشورهای آزاد جهان معرفی کردن (قبل بر آن نه حکومت ایران حاضر بود با ما در رابطه با برخی مسائل مهم، از قبل تعیین حق آبه و تعیین سرحدات میان دو کشور، به بهانه این که شما استقلال ندارید، صحبت نماید و نه حکومت روسیه. هر دو کشور، چون سیاست خارجی ما به دست انگلیس ها بود، هر موضوعی را که به افغانستان مربوط می شد، می خواستند از طریق انگلیس ها حل و فصل کنند)، ایجاد روابط دیپلماتیک با برخی از کشورهای هائی که آمادگی ایجاد چنین روابطی را با افغانستان داشتند، ساختن مکاتب، فرستادن محصلان به کشورهای فرانسه و ایتالیا و جرمنی و ترکیه غرض کسب علم و دانش عصری - تعدادی از دختران را به کشورهای مسلمان ترکیه - دعوت از کشورهای مذکور برای اعزام گروپ های متخصص و معلمان برای تدریس تخصصی تر و بهتر معلمان و محصلان کشور، در عرصه حقوقی تدوین قانون اساسی و قوانین متمم و فرعی، الغای مریدی و مرشدی در اردو، اقدام به ایجاد بیشتر کارخانه های صنعتی و مؤسسات تولیدی، اقدام به تحقق سریع اصلاحات اجتماعی، ساختن بند های آب گردان برای زیر آب ساختن زمین های زراعتی باوجودی که بودجه نبود به کمک مردم، ساختن نواحی جدید شهری به سبک کشورهای پیش رفته دنیا، فراهم کردن خطوط تلگراف میان شهر های کابل - مزارشریف - هرات - قندهار - جلال آباد و از این راه میان کابل تهران و مسکو و دهلی و تاشکند، تأسیس اولین استیشن تلیفون در کابل، ساختن پارک ها - باغ دارالامان و باغ پغمان و ... ، ساختن تئاتر و سینما و رادیو، اجازه نشر جراید متعدد، تأسیس کتابخانه ها، تأسیس مکاتب صنایع نسفیه، به وجود آوردن دو مجلس، آوردن خط ریل شهری، ساختن بند برق، توجه به حقوق نسبی زن: منع گرفتن چهار زن، برابری زن و مرد، منع ازدواج دختران صغیر، ایجاد اولین "انجمن حمایت نسوان" در تاریخ کشور،

گسترش شفاخانه های زنانه، اجباری ساختن تدریس پسران، مصونیت پست، مصونیت خانه های مردم از تعرض، مصونیت ملک و دارائی عامه و... همه از نظر نادر خان خدمت نبوده، بلکه خیانت بوده است؛ آنهم خیانت ملی!!

به این حساب کار های مجاهدینی که (به شمول مجددی ها و گیلانی ها و محمدی ها، رهبران اتحاد سه گانه طرفدار ظاهر شاه) در دوران به اصطلاح جهاد پای ده ها کشور بیگانه را به افغانستان کشاندند، شهر کابل را به خاک یک سان ساختند، هفتاد یا هشتاد هزار انسان را در یک هفته کشتند و پوست کردند و هزار ها دختر و زن، و بچه برهنه صورت را مورد تجاوز قرار دادند و تا امروز به جنگ و جنایت و تخریب ملک، و جاسوسی دیگران مصروفند و از دستگاه های استخباراتی خارجی پول دریافت می کنند و مانع صلح و ختم جنگ در کشور می شوند و هزاران انسان را با ترور و انتحار به خاک و خون می کشند و سرمایه های مردم را چور و چپاول و ملک و زمین مردم را به زور غصب می کنند و فساد و فحشاء و... را به بالاترین حد آن رسانیده اند و کار حکومت داری شان هم به سگ جنگی سگ بازان تبدیل شده است و...؛ و بیداد خود نادر و هاشم و داوود، با همه وحشت و ترور و زنجیر و زندان و قتل های ناروای هزارها انسان بی گناه را باید خدمتگار این ملت خواند؛ زیرا اگر گرفتن استقلال و داشتن حق خود ارادیت و گرفتن تصمیم مستقل و آزاد در قسمت خود، با سربلندی و پاکی و صداقت و وطن دوستی و احترام به حق مردم، خیانت ملی است؛ پس کارهای مجاهد و طالب، که مجددی و گیلانی، از جمله پشتیبانان نادر و خانواده اش هم شامل دسته های مجاهدین هستند، و دوران وابستگی دیکتاتورهای آل یحیی باید خدمت به خاک و مردم شناخته شود! و الا، اگر قضیه معکوس باشد، پس نادرخان که فرق بین کار خود و کار شاه امان الله خان را ندانسته است و خیانت خود را خدمت و خدمت شاه امان الله را خیانت می خواند، باید دروغ پرداز و باطل و غدار باشد!!

● گفته می شود که نادر خان قبل از آمدن به سرحدات افغانستان وعده نموده بود که می خواهد برای استرداد پادشاهی به شاه امان الله خان، با امیر حبیب الله خان بجنگد و در صورت پیروزی پادشاهی را برای شاه امان الله خان واگذارد. اما وقتی در جنگ پیروز شد، او این کار را نکرد و با سازشکاری و تشکیل جرگه تقلبی کاری کرد که خود را به پادشاهی برساند. این کار نقض عهد و بی وفائی و مکر و فریب و همه مترادف با غدر هستند!

مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ مؤرخ و نویسنده کتاب معتبر "افغانستان در پنج قرن اخیر" در صفحه ۵۱۴، جلد اول کتاب یاد شده، جایی که می خواهد بر موضوع "شورش منگل..." روشنی بیندازد، در باره حرکات تخریب آمیز نادر خان، همینطور در باره تشبثات فتنه انگیزانه نورالمشایخ چنین نوشته می کند:

"این شورش که در آن علاوه بر افراد قبیله منگل، بعضی از سایر قبایل سمت جنوبی مثل احمدزائی، جاجی و سلیمان خیل هم شرکت داشتند در اوایل سال ۱۹۲۴ رخ داد و تا اخیر سال مذکور ادامه یافت. بنیان گذاران محلی آن ملا عبدالله معروف به ملای لنگ همکار او ملاعبدالرشید بودند که برای تحریک مردم علیه شاه موضوع مذهبی به خصوص قانون جزاء را که تازه در محاکم در محل تطبیق قرار گرفته بود بهانه ساخته در حالی که در یک دست قرآن کریم و در دست دیگر قانون مذکور را گرفته بودند از مردم سؤال می کردند که کدام یک را قبول دارند، طبعاً مردم وابستگی شان را به قرآن مجید اظهار می داشتند و آن گاه ملایان مذکور آنان را به قیام علیه امان الله خان و برنامه اصلاحات او دعوت می نمودند. در مرحله نخست دولت از در مصالحه پیش آمده عده ای از روحانیون از جمله فضل عمرمجددی حضرت شور بازار را برای مباحثه با ملایان و قناعت دادن شورشیان به خوست فرستاد، اما نورالمشایخ که در باطن با شورشیان همراه بود ایشان

را در خفا تشویق نمود (۳۳) و چندی بعد به عنوان حج بیت الله از کشور خارج شده در هند برتانوی اقامت اختیار کرد و مخالفت خود را با دولت علنی ساخت. در عین حال محمد نادر خان وزیر حربیه از قیادت قواء علیه شورشیان استنکاف نموده از وظیفه اش به عنوان سپه سالار و وزیر حربیه استعفاء داد (یا بر طرف شد). معروف است که چون امان الله خان در مجلس وزراء رهبری اردو را در جنگ علیه شورشیان به او تفویض کرد، سپه سالار در جواب گفت این وظیفه را به شرطی می پذیرد که دولت از تطبیق قانون جزاء و قانون خدمت نظامی معروف به هشت نفری در سمت جنوبی صرف نظر نموده به او اجازه بدهد که با دادن این امتیازات با شورشیان صلح نماید. شاه در جواب گفت که نمی تواند در یک کشور دو قانون را جاری سازد و اگر او حاضر نیست برای تطبیق نمودن قانون نافذ در کشور به سمت جنوبی برود باید وظیفه اش را ترک گوید و وی چنین کرد. اندکی پس از آن در صحبتی بین محمد نادر خان و همفریز وزیر مختار انگلستان در وزارت مختاری [سفارت انگلیس - از ن.ن.] ، سپه سالار از اصلاحات امان الله خان و روش سیاسی او به طور عام انتقاد نموده و در ضمن اظهار مخالفت با امیر و همکاران نزدیک او چون محمود طرزی، تمایلش را به اتکای افغانستان به دوستی برتانیه ابراز داشت (۳۴). ... استنکاف محمد نادر خان از رهبری عملیات نظامی علیه شورشیان نه تنها موجب تشویق مخالفان در داخل کشور شد، بلکه هسته مخالفت را در خارج تأسیس کرد که بعد ها دو برادر دیگر محمد نادر خان، محمد هاشم خان و شاه ولی خان نیز به آن پیوستند در حالی که حضرت نورالمشایخ هسته فعال دیگری را در نقطه نزدیک تر با افغانستان یعنی در هند برتانوی به وجود آوردند...

می خواهم قبل از این که به ادامه مطلب بپردازم چند نکته لازم را در مورد آنچه در بالا آمد، غیر از دو روئی مسلمانی چون نورالمشایخ، توضیح کنم:

الف - حاشیه ۳۳ و ۳۴ طوری که مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ در صفحه ۵۵۸ کتاب یاد شده اش می نویسد، از صفحات ۲۵۳ تا ۲۵۶ کتاب "آتش سوزی در افغانستان" اثر آر. ستیوارت گرفته شده است.

ب - قبلاً یادآور شدیم که مجددی ها در میان مردم سلیمان خیل نفوذ قوی داشتند. بنابراین اگر نورالمشایخ به حکومت امانی خوش بین می بود، و اگر میان خانواده مجددی ها و نادرخان که از رفتن به جنگ خود داری ورزید، در پشت پرده توافقاتی وجود نمی داشت، مجددی مذکور حداقل می توانست مانع شورش مردمان سلیمان خیل گردد. استنکاف مردمان سلیمان خیل با پروسانت (فی صدی) بالا عزم شورشیان را از نظر روانی هم که شده بود، ضعیف می ساخت و این خود می توانست برگ برنده ای باشد برای دولت امانیه، اما همانطور که گفته و خوانده شد، قصد این دو خانواده نجات دولت امانیه و نجات افغانستان از بحران نبود. بحران باید عمیق تر و عمیق تر می شود تا رقیب شکست می خورد و جا خالی می کرد و این دو خانواده به مرام خویش می رسیدند.

ج - پیشنهاد نادر خان برای انصراف از تطبیق قانون جزاء و قانون خدمت نظامی معروف به هشت نفری در واقع تلاش آشکاری بود: ۱- برای پیدا کردن جای پای محکم تر در میان مردمان سمت جنوبی که پلان داشت در مرحله حساس و معین از وجود آن ها برای گرفتن قدرت استفاده کند؛ و ۲- با جاری ساختن قانون دو گانه در کشور، اگر شاه آن را می پذیرفت، همه مردم را علیه دولت به اتهام طرفداری از قوم پشتون به عصیان و به شورش می آورد و نخست، امان الله خان را به عنوان یک پادشاه قوممدار بدنام می ساخت و دوم، زمینه سقوط دولت امانی را در همان سال های اول فراهم می کرد...

د - رفتن نادرخان بعد از استعفاء به وزارت مختار انگلیس برای چه و به استناد کدام مقام، صلاحیت و حیثیت دولتی بود که وی می توانست به استناد به آن بدان جا برود و با آن مقام دیدار کند؟ به معنی دیگر ملاقات وی با وزیر مختار انگلیس به اساس کدام مدرک و پشتوانه شغلی یا وظیفه ئی بود؟

ه - امکان استعفاء یا ترک مناصب بالای دولتی توسط چند برادر در یک زمان، با هر منطقی که سنجیده شود، اگر پلانی برای دست یافتن به قدرت های بالاتر، از هر راهی که فکر کنید، وجود نداشته باشد، بعید و غیرقابل فهم به نظر می رسد. در تاریخ دیده نشده است که برادری به خاطر برادر دیگری که از وزارت بر کنار شده باشد، از وظیفه، آنهم از مقام مهمی، استعفاء بدهد. گوشه گرفتن پنج برادر از کار، در یک زمان، تعجب آور است، اگر این مفکوره وجود نداشته باشد، که کاسه ای زیر نیم کاسه است؛ یعنی در پشت یک برنامه ظاهراً ساده باید پلان های بزرگ و مهمی وجود داشته باشد!!

نادر خان و برادرانش باید از قبل نقشه ای در سر می داشتند، که همه یکی پی دیگری وزارت و سفارت و مقام های بلند نظامی را، به مجردی که یک برادر وظیفه را ترک می گوید، ترک نموده از کشور خارج شوند. آیا این تصمیم او با تصمیم نرفتن نورالمشایخ به طرف جنوبی برای خواباندن شورش، در روشنی اسناد و شواهد دیگری که قسماً پیشکش شد، به هم ارتباط نمی گیرد؟؟ به خصوص زمانی که این ها در بمبی با هم می بینند و در یک زمان - احتمالاً چند روز پس و پیش از بمبی به سوی سرحد افغانستان حرکت می کنند و در آن جا با هم به تبادل افکار پرداخته از مجددی ها کمک خواسته می شود و...

ما همه این کار ها را در زمره "غدر"، برنامه های تخریبی، خیانت به ملت و آرمان آزادی و داشتن استقلال، و بی وفائی (نمک نشناسی) یوسف و آصف و هاشم و نادر و محمود و ولی و علی و عزیز نسبت به آنچه امان الله خان و پدرش به این ها کرد، به حساب می آوریم؟؟

و مجددی ها که به پشتیبانی چنین یک تفکر و چنین یک خانواده ای برخاسته بودند، نمی توانستند حامل فکر دیگری غیر از آنچه نادر خان داشت، بوده باشند. چنین تشابه فکری بدون شک نمی توانست از یک طرف تصادفی بوده باشد، و از طرف دیگر آن ها را از داشتن خصلت و هدف و آرمان مشابه با هم میرا و برکنار سازد!

تصادفی برای این نبود، که هر دو خانواده مدت طولانی را در هند برتانیوی سپری نموده بودند. یکی از صد ها سال که می تواند با آن اخلاقی - فرومایگی و علاقه ای بی نهایت مفرط به پول و دلبستگی شدید به داشتن جای نزدیک به جای پیامبران - که داشته و دارند، بعد از آمدن انگلیس ها به هند و ضرورت انگلیس ها به چنین خانواده هائی برای صاف کردن راه ها برای مقاصد استعماری شان در منطقه، در خدمت انگلیس ها قرار گرفته باشند، و دیگری بعد از آن که یعقوب خان به هند تبعید می شود و خسریه اش، یحیی خان، پدر یوسف خان و آصف خان، و پدرکلان نادر خان و علی محمد خان و شاه محمود خان و هاشم خان و عبدالعزیز خان همراه وی به هند می روند و مدتی، اگر فراموش نکرده باشم، بیست و سه سال، در منطقه سر سبز و خوش آب و هوای دیره دون مقیم می شوند، با آن همه دوراندیشی انگلیس ها، با هم رابطه بر قرار نکرده باشند!

چهار سال بعد از این تاریخ نادر خان در همان جا چشم به جهان باز می کند و دوران طفولیت و نوجوانی و چند سال دوران جوانی خود را در این منطقه و زیر نظر انگلیس ها سپری نموده به مدرسه می رود. برادرانش هم همینطور! محیط و انسان های آشنا با آداب و فرهنگ اروپائی، هندی و انگلیسی، سبب می شود که این خانواده نسبتاً بزرگ به زندگی اروپائی و تربیت و آداب انگلیسی انس و عادت بگیرند و از آن ها چیز هائی بیاموزند. در واقع انگلیس ها همین را می خواستند که آن ها را به خود جلب کنند و آماده آن بسازند که روزی، اگر ضرورت شد، آن ها را برای پیشبرد اهداف شان به افغانستان برگردانند. این کار یکی - دو سال پیش از مرگ عبدالرحمان خان و به پادشاهی رسیدن حبیب

الله خان عملی شد. نادر خان در آن زمان ۱۸ سال داشت. کاکا و پدرش به عنوان مصاحبین حبیب الله به ارگ راه پیدا کردند و سائر برادران هم به کار های نسبتاً مهم گماشته شدند، تا آرام آرام شناختی در میان مردم پیدا نموده خود را برای پادشاهی کشور آماده بسازند.

بسیار احتمال دارد که خانواده مجددی و خانواده نادر خان، قبل از این که به افغانستان بیایند، در هند با هم آشنائی حاصل نموده باشند. ولی اگر چنین هم نباشد، نقشی را بازی نمی کند، زیرا داشتن ارتباط با انگلیس، حتی اگر ارتباط مستقیم و سرراست هم میان این دو خانواده وجود نمی داشت، به نوعی ارتباطی بود در عالم بی ارتباطی، که با یک چرخش، مانند چرخش کلید برق، این دو خانواده را با هم وصل می کرد، تا از آن نور خدمت به انگلیس ساطع گردد. این ها در دیدار های مستقیم و غیرمستقیم، خاصاً در دیداری که در بمبی میان آن ها صورت گرفت، همانطور که مشاهده شد، مطابق رهنمائی های انگلیس برنامه های خویش را اول برای سقوط دولت امانی و بعد برای به زیر کشیدن حبیب الله کلکانی از قدرت و گرفتن پادشاهی توسط نادر خان طرح نمودند. پول لازم را از انگلیس گرفته و هر دو جدا جدا و در روز های مختلف به صوب سرحدات افغانستان روان و از آن جا به درون کشور داخل شدند!

حبیب الله بر افتاد؛ و نادر پادشاه شد و باوجود امضاء در قرآن، به بهانه این که مردم می خواهند حبیب الله اعدام شود، با همان اخلاق حيله گرانه و ناپسندی که داشت به زیر قولش زد و حبیب الله را اعدام کرد! بحث در این نوشته نشان دادن پیوند مجددی ها و نادر خان و مخالفت آن ها با شاه امان الله خان و داشتن رابطه این دو فامیل با انگلیس و در نتیجه خیانت ها و غداری های این دو خانواده است که حتی به قرآنی که می گفتند به آن ایمان دارند و قسم یاد کردند، وفا نکردند، است. غرض در این جا دفاع از حبیب الله خان کلکانی نیست!!

شخصی که مجددی ها را بر آن داشت تا امان الله خان را به مردم کافر و ملحد معرفی کنند و به این بهانه او را از کشور خارج سازند، خود به قرآن، به کلام خدا، به کتاب و به قانون مسلمانان، به کتابی که حرفش بالاتر از حرف پیامبر و خلفاً و هزاران نورالمشایخ و شمس المشایخ و... بود، چنان بی احترامی می کند، که در تاریخ بشر، غیر از ملاعمرها و سیاف ها و خود مجددی ها و امثالهم، انسانی، حتی دهری های بی دین هم، دست به چنین کاری نزده اند. و مجددی ها، از آنجا که یار غار بودند، اصلاً بر روی خود نیاوردند که "بابا جان، تو که دم از دین و خدا و پیامبر می زنی و برای احیای دین اسلام با امان الله کافر و ملحد و یارانش می جنگی وقتی به قرآن سوگند یاد می کنی، چرا حرمت قرآن را نگه نمی داری؟؟ خاک به سر حبیب الله کلکانی، اعتبار اسلام و اعتبار ما چه می شود؟؟!!

اینجاست که نتیجه گرفته می شود که اطلاق کلمه غدار به نادرخان از سوی مرحوم داوی، هرچند هنوز همه شیطنت هائی که نادرخان بعداً مرتکب شد برایش معلوم نبود، بیجا نبوده و هم با ارتباطی که مجددی ها با این خانواده داشتند می بینیم که این ها هم، که اصل بحث ما سر همین هاست، از آن ها در مکتب خیانت و غداری نمره کمتر نیاورده اند!!

۱- ای خدای پاک، اگر اجازه گله یا شکوه می داشتیم، می پرسیدم، که چطور راضی شدی با موجودیت این همه شمس و نور و ضیاء و ماه و انجم و انوار و انوار و فضل و سرور و معصوم المشایخ ها و...، از همه بالاتر و بالاتر شیخی که "رنگ خودت" را داشت و دارد، این ملک چنان ویران، و مردم بی نوایش چنین سرگردان و نالان و بدبخت شود؟؟!!

جواب سؤال نگارنده این مقاله از جانب خداوند این خواهد بود، اول تو چه می دانی که گنهکار هستی، یا نه؟ دوم مردمی که که خود نجند، حالش از این بدتر. و سوم من هرگز به چنین امری راضی نمی شدم اگر حضرات مجددی ها و نقیب ها و امثالهم، به خصوص خانواده های شما سید ها، به راستی و از صمیم قلب، بدون دروغ و تظاهر و تزویر و ریاء در فکر بهبود و صلاح و فلاح مردم می بودند و به راستی از خدا و پیغمبرش اطاعت می کردید! نگویند که دلم از دست همه تان، خصوصاً از دست تو سید یاغی و باغی داغ داغ است!!

۲ - علت تبعید نورالمشایخ فضل عمر مجددی به هند دست داشتن وی در شورش پکتیا بود که به قرار نوشته مرحوم غبار در صفحه ۸۰۷ افغانستان در مسیر تاریخ انگلیس ها را محرک اصلی آن می داند و نورالمشایخ را یکی از آتش بیاران اولیه آن بنا بر اشاره انگلیس می خواند.

با این همه ارتباطات با انگلیس و با این همه سند و مدرک و ویرانکاری در کشور تان هنوز هم فکر می کنید که این دو خانواده و وابستگان و متعلقین و خدمت گاران و کارمندان سابق و خویشان و اقارب این ها به فکر آبادی ملک و بهبودی زندگی شما بوده و هستند؟ چون تا حال چنین فکر کرده اید، می توانید باز هم به همین فکر باشید، از ما چه می رود؟ از ما فقط گفتن است، باقی خود دانید!!

۲۰۱۵/۰۸/۲۶